

جمعه گردی های اسماعیل نوری علا

رابطهء خارج کشور با جنبش سبز

براستی که اگر جنبش سبز از یک رهبری داهیه‌ای سکولار دموکراتی برخوردار بود که، بجای کوشش برای تعمیر بنای کلنگی حکومت اسلامی در پی فرو ریختن حقوقی این بنا بر می آمد و، با تکیه بر نیروهای وسیع مردمی که در عمل نشان داده اند خاضرنه جان و مال و ناموس خود را در این راه فدا کنند، بر آتش این آزادیخواهی می افزود، آنگاه چه نیازی به خارج کشوری های سکولار دموکرات وجود داشت؟

esmail@nooriala.com

من فکر می کنم که اگر به «دو گانه» ی «حکومت سکولار» در برابر «حکومت اسلامی» باور داشته باشیم، خیلی دور از واقع نباشد اگر محیط زندگی ایرانیان خارج کشور را - بخصوص در کشورهای غربی - «قلمروی سکولارهای دموکرات» بدانیم (فضائی که از این پس از آن با عنوان عام «خارج کشور» نام خواهم برد)؛ قلمروئی که البته در آن انبوهی از عوامل و هواداران حکومت اسلامی نیز - چه به صورت دیپلمات و چه در شکل بازرگان و روزنامه نویس و غیره، و حتی مامور - حضور دارند اما، بر خلاف داخل ایران - نمی توانند اراده و آرمان خود را بر سکولارهای ایرانی تحمیل کنند. سکولارهای ساکن این قلمرو طی سی و دو سال اخیر خیلی کم متوجه نقشی بوده یا شده اند که می توانند در پایان دادن به غائلهء شریعت مداران فرقهء امامیه در ایران بازی کنند. اما در پی شکل گرفتن جنبش سبز توجه به چنین نقش بالقوده ای روز به روز بیشتر شده و هم اکنون جای اول را در میان گفتمان های رایج سیاسی بخود اختصاص داده است. این واقعیت موجب آن شده که اکنون بتوانیم در مقولهء «رابطهء خارج کشور با جنبش سبز ایرانیان» به تفکر و گفتگوی صریح تر و مفصل تری بنشینیم. در این راستا، و در اولین قدم، شاید بر شمردن برخی از ویژگی های این «خارج کشور» بتواند به رساندن منظورم کمک کند:

ما، در «خارج کشور»، از آزادی داشتن و بیان کردن و تبلیغ عقیده، و توانائی دست زدن به اقدامات سیاسی، برخورداریم. این آزادی ها بدان خاطر نصیب ما شده اند که حکومت های محل سکونت اغلب ما سکولار هستند و به دلیل این سکولار بودن قادرند پیش بینی های مندرج در اعلامیهء حقوق بشر را رعایت کنند. یک حکومت غیر سکولار (چه مذهبی و چه ایدئولوژیک) نمی تواند مجری آن پیش بینی ها باشد و اغلب بصورت مانع اجرای آنها عمل می کند. حکومت غیر سکولار بر بنیاد برتری مبانی ایدئولوژیک خود بر ارادهء انسان ها عمل می کند و قانون اش ناانسانمدار و منبعث از منابعی فرا انسانی است.

اگر اعلامیهء حقوق بشر بر حول این محور شکل یافته که «تمام افراد بشر آزاد زاده می شوند و از لحاظ حیثیت و کرامت و حقوق با هم برابرند [و] همگی دارای عقل و وجدان هستند...» (ماده یک)، یک مذهب یا ایدئولوژی نمی تواند این تعریف حقوقی از انسان را بپذیرد؛ چرا که افراد بشر مورد نظر او نه آزادند و نه از لحاظ ضابطه های گوناگون برابر محسوب می شوند. مذهب آدمیان را به «مؤمن» و «کافر» تقسیم می کند و برای این دومی حقوقی برابر با آن اولی قائل نیست. ایدئولوژی هم آدمیان را بر حسب اعتقاد یا التزام به مبانی خود گروه بندی می کند. جامعه ای که از طریق این تعاریف و ملاحظات بوجود

می آید جامعه ای آزاد نیست و آدمیان در درون آن قانوناً دارای حقوق برابر نیستند. حکومت سکولار اما - البته اگر بر بنیاد اعلامیهء حقوق بشر بوجود آید و بدان متعهد باشد - می تواند در تحقق آن پیش بینی ها وسیله ای مؤثر باشد.

به عبارت دیگر، ما تنها با یک حکومت سکولار لزوماً به تحقق اهداف حقوق بشری نمی رسیم و تنها با الصاق سکولاریسم به اعلامیهء حقوق بشر است که جامعه ای دموکرات متحقق می شود اما متحقق ساختن حقوق بشر نیز بدون خلق یک حکومت سکولار ممکن نیست. حکومت سکولار بستری است که «می تواند» (اگر اراده ای ملی بر آن قرار گیرد) موجبات تحقق پیش بینی های اعلامیهء حقوق بشر را فراهم آورد اما حقوق بشر «نمی تواند» بخودی خود و بدون تکیه زدن بر داریست یک حکومت سکولار متحقق شود. بقول حافظ، «ما به او محتاج بودیم، او به ما مشتاق بود!»

پس ما اگر از تحمیل همراه با سرکوب ایدئولوژی مسلط بر حکومت اسلامی به «خارج کشور» گریخته ایم در واقع از یک «حکومت مذهبی» گریخته و به دامن حکومت هائی سکولار آویخته ایم و نقش یک دولت سکولار را در ممکن ساختن یک جامعهء مبتنی بر حقوق بشر به چشم خود و عملاً دیده و تجربه کرده ایم.

البته در همین «خارج کشور» بسیاری از هموطنان ما توفیق آن را نداشته اند که در سرزمین هائی با حکومت «سکولار دموکرات» ساکن شوند و، در نتیجه، به تفاریق و بسته به دوری حکومت های محل سکونت شان از سکولاریسم و حقوق بشر، دچار سلب آزادی های خود شده اند. مثلاً، یک ایرانی که - اغلب به علل اقتصادی و نه فرهنگی و اخلاقی - از حکومت اسلامی به عربستان سعودی گریخته باشد بخوبی در می یابد که در آن سرزمین نیز از حقوق بشر خبری نیست چرا که حکومت مسلط بر آن نشانه ای از سکولار بودن را در خود ندارد.

پس، اگر محرکات و جاذبه های اقتصادی را کنار بگذاریم که قادرند آدمیان را تا به قعر جهنم هم بکشانند، می توانیم دید که مهمترین و قوی ترین جاذبه ها برای گریختگان از دست حکومت اسلامی آزادی های گسترده ای است که اینگونه جوامع به مهاجران خواسته و ناخواسته شان عرضه می دارند. نیک اگر بنگریم می بینیم که حتی متدین ترین ساکنان «خارج کشور»، به هر دینی که معتقد باشند، در همین «خارج کشور» است که کشف می کنند چگونه یک حکومت سکولار مبتنی بر اعلامیهء حقوق بشر می تواند آنها را در اجرای آداب و مناسک دینی شان کمک کند، بی آنکه هراس از تهاجم «پلیس امر به معروف و نهی از منکر» مذاهب و ادیان دیگر بصورت تهدیدی دائمی در محیط زندگی شان وجود داشته باشد. اینجا درویش و زاهد و صوفی و بی دین همه می توانند در یک کوچه و خیابان و در همسایگی هم زندگی کنند، عبادتگاه هایشان را کنار هم بسازند و خداوندشان را هر آنگونه که دوست دارند نیایش کنند.

شاید اکنون، در ابتدای قرن بیست و یکم، گزافه گوئی بنظر رسد اگر جوامع سکولار دموکرات را تحقق همان مفهوم قدیمی «مدینهء فاضله» بدانیم اما کافی است سری به نوشته های مردمان قرون قبلی بزنیم تا دریابیم که جامعه آرزویی آنها، مدینهء فاضله ای که همچون امری محال در آرزویش می

زیستند، همین «خارج کشور» ی است که ما در آن ساکنیم. آیا وقتی سعدی شیراز می سرود که «بهشت آنجاست کازاری نباشد / کسی را با کسی کاری نباشد» ویژگی های همین «خارج کشور سکولار دموکرات» را شرح نمی داد؟ آیا وقتی مولانا گفتگوی «موسی و شبان» را به نظم در می آورد نگاهش به تفاوت یک حکومت مذهبی با یک حکومت سکولار نبود؟ یا آنجا که حافظ خبر می داد که: «آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است: / با دوستان مروت، با دشمنان مدارا» آیا به چنین جامعه اشاره نمی کرد؟ و آیا این فردوسی نبود که کشف کرده بود که چنان جامعه ای بدون توسل به «خرد» ممکن نیست، وقتی که می نوشت: «مدارا خرد را برادر بود / خرد بر سر جان چو افسر بود»؟

و ما صد سال پیش بود که، در پی خفتاری چهارده قرنی، با نگاه کردن از روی دست همین «خارج کشور»، تصمیم گرفتیم که جامعه خود را مبدل به جامعه ای خردمدار، مدارا کننده، آسوده و متمدن کنیم. (اهانتی نیست که اگر ایران دما دمای مشروطه چندان هم متمدن ندانیم، به تریج قبای کسی بر نخورد).

یعنی خواستیم بکوشیم تا آرزوی بزرگان اندیشه مان را در قالب حکومتی سکولار و دموکرات متحقق سازیم. اما افسوس که اجرای این پروژه آنقدر دچار تعلیق و تعویق شد که عاقبت سیاه ترین نیروهائی که در قاموس شان نه خرد و مدارا جائی دارد و نه مروت و انصاف، و در بهشت شان جز تعزیر و سنگسار و شلاق و اعدام و تجاوز چیزی یافت نمی شود توانستند بر جامعه آخر قرن بیستم ما چیره شوند و با رفتار و کردار و گفتار و پندار خود ما را به «خارج کشور» برانند.

می خواهم بگویم که بسیار بعید است که یک ایرانی خارج کشوری، بدون اینکه وابسته و منفعت برنده از حکومت اسلامی باشد، بخواهد و یا حتی بتواند منکر این حقایق عملی در مورد تفاوت های دو نوع حکومت مذهبی و سکولار دموکرات باشد. ما، هم اکنون و عملاً، در مدینه فاضله پیشینیان مان زندگی می کنیم و در ساحل امن آن نگران آنهائی هستیم که در انقیاد سرکوب اخلاقی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی حاکمان شریعت مدار بسر می برند.

و همینجا باید توجه کنیم که آنچه این «محیط» را بوجود می آورد و در نزد ما اکنون امری متحقق و بدیهی انگاشته می شود برای هموطنان داخل کشورمان هنوز حکم همان مدینه فاضله ای را دارد که گاه در سودای تحقق اش به خیابان می آیند و در برخورد با گلوله و چماق سر و سینه خونین می کنند و گاه نیز، سرخورده از بن بست که پیش رویشان دهان سیاه باز می کند، به کنجی می خزند و زانوی غم به بغل می گیرند.

اما آیا این واقعیات همانگونه که هستند در آینه رسانه های ما منعکس می شوند؟ در بسیاری از متون منتشر شده این روزها می بینیم که نویسندگان و گویندگان، با بکارگیری زبانی حماسی، و با طبل و سنج حرف و کلمه، می کوشند از آنچه «جنبش سبز» نام گرفته معجزه ای بسازند که نه نیاز به کمک مادی دارد و نه محتاج امدادهای معنوی است؛ بخوبی می داند چه می خواهد و حتی برنامه رسیدن به خواسته های خود را هم - که «پروژه هر فرد یک رهبر» نام دارد - منظم کرده است و با افت و خیز پیش می رود و تنها کار ما خارج کشوری ها آن است که مواظب باشیم با اعمال و رفتارهای نابخردانه خود به

«جنبش سبز» لطمه ای زنیم، برایش شاخ نشویم و بدانیم که، بقول یکی از مقالات اخیر، «رقابت با جنبش سبز بدترین ارمغان ما برونیان خواهد بود!»

براستی آیا چنین است؟ براستی در پشت این آیه هائی که هر دم در مورد نسبت و رابطه «خارج کشور» با «جنبش سبز» نازل و صادر می شود استدلال خردپذیری هم وجود دارد؟ من که در حد توانم این راهنمایی و اخطارها را به دقت دنبال می کنم به این نتیجه رسیده ام که اگر لازم باشد برای صدور هر راهنمایی و نصیحتی پشت بندی از استدلال و اندیشه ساختارمند وجود داشته باشد، حتماً لازم است این آیات نیز کاویده شده و داریست استدلالی شان مشخص گردد، و الا صدور نصیحتی از این گونه بی در و پیکر و نامستدل دارای هیچ کاربرد ویژه و مؤثری نبوده و تنها به فلج کردن و خلع سلاح «خارج کشور» و تشویق آن به بی عملی و سکون خواهد انجامید.

بنظر من، برای اینکه ما در «خارج کشور» دست به تشکل نیروهای وسیع و گسترده سکولار دموکرات مان زنیم و، از دل این تشکل، یک ساختار کارا برای همراهی با بخش سکولار دموکرات جنبش سبز (که در بن بست آرزوی خونین تحقق مدینه فاضله ای که ما در آن به سر می بریم گیر کرده است) بوجود بیاوریم و، هر کجا لازم شد، وظیفه پر کردن خلاء رهبری ناشی از سرکوب و خیانت در داخل کشور را بر عهده بگیریم، منطقاً وجود پیش شرطی ضروری است و آن اینکه بتوانیم همه آن ادعا ها را که در مورد جنبش سبز بیان می شود بصورتی مستند و عقلانی اثبات کنیم.

براستی هم که اگر جنبش سبز از یک رهبری داهیانه سکولار دموکرات برخوردار بود، که بجای کوشش برای تعمیر بنای کلنگی حکومت اسلامی در پی فرو ریختن حقوقی این بنا بر می آمد، و با تکیه بر نیروهای وسیع مردمی که در عمل نشان داده اند حاضرند جان و مال و ناموس خود را در این راه فدا کنند بر آتش این آزادیخواهی می افزود، آنگاه چه نیازی به خارج کشوری های سکولار دموکرات وجود داشت؟ اگر جنبش سبز دارای استراتژی و تاکتیک بود و مردم شرکت کننده در آن می دانستند که براستی به سوی کدام هدف سکولار دموکرات (یا حکومتی غیر مذهبی) گام بر می دارند براستی چه نیازی به هرگونه اقدام از جانب «خارج کشوری ها» بود؟

مخالفان ایجاد آلترناتیو سکولار (در اینجا به چگونگی ایجادش کاری ندارم) در خارج کشور حتماً باید پایه های استدلال خود را بر چنین مفروضاتی گذاشته باشند که نگران و شتابزده می خواهند جلوی روند آلترناتیو سازی را سد کنند تا مبادا از این رهگذر «آسپیی به جنبش سبز وارد شود». اما متأسفانه آنچه منتشر می کنند فاقد یک ساختار استدلالی برای اثبات چنین مدعاهائی است و، در نتیجه، حاصلی جز ایجاد بن بست دلشکن در «خارج کشور» نمی تواند داشته باشد.

اگر ما آنچه را که خود هم اکنون و عملاً داریم و از آن آسودگی خیال می گیریم برای هموطنان داخل کشورمان می خواهیم، و اگر می بینیم که آن هموطنان آرزومند وضعیت ما، با همه فداکاری ها و تلاش ها، هم اکنون بن بست عملی، عاطفی و سیاسی را تجربه می کنند، چرا باید بجای شکستن دیوارهای بن بست داخل کشور بکوشیم که همان بن بست را در «خارج کشور» نیز بازسازی کنیم؟

آنها که می اندیشند اقدام برای ایجاد یک تشکیلات الترنتیو در «خارج کشور» جز ضرر زدن به «جنبش سبز» حاصلی نخواهد داشت چرا دلایل خود را بصورتی مدون در برابر قضاوت مردم قرار نمی دهند؟ چرا می گویند و رد می شوند؟ چرا نمی ایستند و آیات شان را برای مردم توضیح نمی دهند؟ «آلترنتیو خواهان» همواره کوشیده اند که خواست خود را مدلل کنند، هرچند که استدلال آنها نیز بر پایه مفروضاتی چند استوار است. مثلاً، آنها معتقدند که اکثریت مردم تحصیل کرده، آگاه و آشنا با جهان امروز و مفاهیم پدید آورنده آن، خواستار آنند که در کشورشان همان فضا و امکان و آزادی هائی برقرار باشد که ما در خارج کشور از آن برخورداریم. آیا کسی با این فرض مشکلی دارد؟ البته که هستند کسانی که می گویند اکثر ملت ایران مذهبی هستند و به همین علت یک حکومت سکولار مبتنی بر اعلامیه حقوق بشر را نمی خواهند! و اگر هم علت را بررسی آنها چاره ای ندارند جز اینکه به اصل «بی خبری مردم» متوسل شوند و ادعا کنند که حکومت مردم را از این ترسانده که حکومت سکولار می خواهد دین شما را از شما بگیرد.

یعنی آنها حکومت اسلامی را در کار تبلیغی خود موفق می دانند و روی این موفقیت حساب باز می کنند. حال آنکه بنظر «آلترنتیو خواهان» اتفاقاً تنها توفیق حکومت آن بوده است که به مردم دیندار هم فهمانده است که یک حکومت مذهبی دین مردم را بیشتر به خطر می اندازد. چرا که این حکومت تنها برآمده از یک «قرائت معین» از دین مردم است و از آنها می خواهد که همین را بعنوان تنها قرائت مجاز و شرعی بپذیرند. حال آنکه تحمیل یک قرائت معین، حتی از یک مذهب معین، بر مردم امری غیرممکن است و اجرای طرح یونیفرم کردن معتقدات آنها نیز تنها و تنها به نارضایتی و گریز از حکومت مذهبی می انجامد، چنانکه انجامیده است.

نیز هستند کسانی که وجود رهبری خانواده های کروی - موسوی را، آن هم پس از دو سال طی سرایشی و سقوط، تنها شکل رهبری می دانند و استدلال شان هم آن است که این رهبری هنوز و همچنان می تواند بسیاری از مردم را به خیابان بکشد. و آنگاه، به طنز و طعنه، می گویند کدام یک از شما سکولارها قادرید صد نفر را به خیابان بیاورید؟

دقت کنید که این سخنان تا چه حد سوراخ سوراخ و بی پایه است. از یکسو «رهبری» واقعاً موجود اسلامیت ها را با سکولارهای منفرد مقایسه می کنند و از استدلال خود راضی بیرون می آیند و، ثانیاً، حتی اگر منظور از «فرد» کل آلترنتیو سکولار دموکرات خارج کشور باشد، باید از آنان پرسید که پس هراس شما از چیست و چرا فرد یا گروهی که نمی تواند صد نفر را به خیابان آورد می تواند به جنبش سبز داخل کشور ضرر بزند؟ یعنی یکی از دو سخن اینان باید دروغ و گزافه باشد. چرا که اگر یک آلترنتیو سکولار دموکرات در خارج از کشور بوجود آید بتواند، بسا بیشتر از رهبران مذهبی جنبش، مردم را به خیابان بکشد و جنبش سبز را از بن بست و سکون خارج نماید و شوری تازه در افکند آنگاه نمی توان آن را به ضرر زدن به جنبش متهم کرد، هرچند برای آنان که خواستار حفظ نظام هستند چنین امری نگران کننده است. و یا نمی تواند که معلوم نیست در این ناتوانی کدام ضرر متوجه جنبش سبز داخل کشور می شود.

از نظر منطقی که راهنمای فکر کردن من است، کوشش برای ایجاد یک آلترناتیو سکولار دموکرات در خارج کشور واجد هیچ ضرری نیست حتی اگر شکست بخورد. اما اگر پا بگیرد و تناور شود تنها آنان از این رشد ضرر می کنند که هستی خود را به یکی از جناح های اسلامپست وابسته می بینند. پیدا کردن آن جناح و این وابستگی نیز کار چندان مشکلی نیست. دم خروس هرگز برای همیشه پنهان نمی ماند.

با ارسال ای - میل خود به این آدرس می توانید مقالات نوری علا را هر هفته مستقیماً دریافت کنید:

NewSecularism@gmail.com

مجموعه آثار نوری علا را در این پیوند بیابید:

<http://www.puyeshgaraan.com/NoorialaWorks.htm>